



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و سی و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۸ گنج حضور، بخش دوم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۵۷

گرم و سردش نوبهارِ زندگی ست

مایه صدق و یقین و بندگی ست

کلام سرد و گرم پیر، مولانا، خداوند، به هر حال در حکم نوبهارِ زندگی و موجب راستی و یقین و بندگی می شود. پاییز دردها را به نوبهار، زنده شدن و نیکبختی تبدیل می کند. اتفاق این لحظه برای فضاگشایی راستین و درست ماست؛ برای بیداری از خواب ذهن است نه برای خوشبختی یا بدبختی انسان.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۵۸

ز آن کزو بستانِ جانها زنده است

زین جواهر، بحرِ دل آکنده است

زیرا بستانِ جانها از دم حیات بخش انسان زنده شده به خدا و فضای گشوده شده، زنده است و وقتی هیچ همانیدگی نماند، دریای دل از جواهر عدم آکنده می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۵۹

بر دل عاقل، هزاران غم بود

گر ز باغِ دل، خِلالی کم بود

خِلال: چوبی نازک که با آن دندانها را پاک می کنند.



انسان عاقل حتی اگر به اندازه یک چوب نازک، از مولانا و این آموزش‌ها جدا شود، قبل از این که کاملاً به خدا تبدیل شود، به دل او هزاران غم می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۲

باد را حق گه بهاری می‌کند

در دیش زین لطف عاری می‌کند

خداوند گاهی باد را به باد بهاری تبدیل می‌کند و بر اثر آن، زمین پر از گل‌ها و ریاحین می‌شود و هم او در فصل زمستان، این لطافت را از آن می‌گیرد و درختان شکوفایی و برگ‌های‌شان را از دست می‌دهند.

من ذهنی و دردهایش زمستان ماست، ما باید با تسلیم و فضاگشایی اجازه بدهیم که باد کن‌فکان درون و بیرون ما را بهاری کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۳

بر گروه عاد صرصر می‌کند

باز بر هودش معطر می‌کند

خداوند باد را برای قوم عاد که مقاومت و قضاوت می‌کردند به صورت طوفانی شدید درمی‌آورد و انسان‌ها را به زمین می‌کوبد و به هلاکت می‌رساند و همان باد را برای هود و یارانش که فضاگشا بودند، مانند نسیم سحرگاهی، خوش و عطراگین می‌سازد. به اندازه‌ای که شما فضا باز می‌کنید، از خطرات مصون می‌مانید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴

می‌کند یک باد را زهر سموم

مر صبا را می‌کند خرم قدوم



خداوند یک باد را به صورت زهری گشوده درمی آورد؛ این باد سمی و کشنده، وقتی من ذهنی مان بزرگ شده و دردها زیاد می شود، لحظه به لحظه به صورت ما می خورد و ما را زمین می کوبد و همان باد را با فضاگشایی به باد صبا، بادی خوش قدم و حیات بخش مبدل می سازد و گلها را باز می کند. با خواندن این ابیات می فهمیم که مقاومت ما و جدی گرفتن اتفاق در این لحظه چه قدر مضر است و چه بلاهایی بر سر ما می آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۲

عزمها و قصدها در ماجرا

گاه گاهی راست می آید تو را

گاه گاهی اراده و تصمیمات تو در کارها درست از آب درمی آید. می دانی علت این امر چیست؟ بشنو:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۳

تا به طمع آن دلت نیت کند

بار دیگر نیتت را بشکند

طمع: زیاده خواهی؛ حرص؛ آز

تا همین که دیدی تصمیم و تدبیرت در مورد کاری درست از آب درآمد به طمع آن دوباره نیت کنی، تصمیم دیگری بگیری و خداوند بار دیگر عزم تو را درهم شکند و تو شکست بخوری تا در نهایت به او توجه کنی نه به تدبیر و عقل محدود من ذهنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴

ور به کلی بی مرادت داشتی

دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟



آمل: آرزو

اگر قرار بر این بود که خدا همیشه تو را بی‌مراد و ناکام می‌نهد، قطعاً ناامید می‌شدی و دیگر آرزو و تمنایی نمی‌کردی؛ در این صورت کی می‌توانستی بذر امید در قلبت بکاری؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۵

ور نکاریدی آمل، از عوری‌اش

کی شدی پیدا بر او مقهوری‌اش؟

مقهور: خوار شده؛ مغلوب

اگر خداوند امید و آرزویی در قلب آدمی پدید نمی‌آورد و سپس او را در آن راه ناکام نمی‌ساخت، آدمی کی می‌توانست به مقهور بودن خود و تسلط زندگی بر او واقف شود؟ نتیجه این که در هرکاری اجازه دهیم خرد زندگی به فکر و عملمان جاری شده و مرکز را عدم نگه داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش

عاشقان کسانی هستند که وقتی به مراد نرسیدند، تأمل کردند و از سرور و مولای خود یعنی خدا خبردار شدند. ما از طریق شکست‌ها و موفقیت‌ها است که متوجه می‌شویم یک نیروی دیگری ما را اداره می‌کند و آن نیروی قضا و کن‌فکان الهی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت



### حَفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو آيِ خُوشِ سِرْشَت

قلاووز: پیشاهنگ؛ پیشرو لشکر

نرسیدن به هدف، موفق نشدن و ناامید شدن از آن پیغامی دارد و راهنمای بهشت است. پیغام آن این است که با من ذهنی به نتیجه نخواهی رسید، تو خدا را از یاد برده‌ای باید مرکزت را عدم کنی. ای نیک‌نهاد که سرشتت خوب است، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در سختی‌ها و نامالیمات پیچیده شده است و دوزخ در شهوات.»

بهشت هر انسانی در من ذهنی او پنهان شده است وقتی فضا را باز کند، آن فضای گشوده‌شده بهشت است و دوزخ هر انسانی انباشتگی همانیدگی‌ها و بزرگ کردن من ذهنی است.

حدیث

قال رسول الله: «حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»

رسول خدا فرمود: «بهشت در سختی‌ها و نامالیمات پیچیده شده است و دوزخ در شهوات.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴۵

دانه دل کاشته‌ای زیر چنین آب و گلی

تا به بهارت نرسد، او شجری می‌نشود

شجر: درخت

خداوندا، دانه دل، عدم را زیر آب و گل همانیدگی‌ها کاشته‌ای. این دانه درخت هشیاری من است که تا بهار حضور، باد کن فکان فضای گشوده‌شده، نیاید به ثمر نخواهد نشست. بهار ما زنده شدن به خداست. اما ما به جای بهار، با مقاومت و ایجاد درد در پاییز و زمستان هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷۳



چون خَلَقْتُ الْخَلْقَ كَيْ يَرْبِحَ عَلَيَّ

لطفِ تو فرمود ای قیومِ حَیِّ

ای خداوندی که به تدبیر امور خلائق قائمی و زنده، چون که لطف و احسان تو فرمود: «بیافریدم آفریدگان را تا از من سود ببرند.»

خداوندا، تو گفתי از ما سود نمی خواهی، ما را خلق کردی که چیزی به ما ارزانی داری. تو احتیاج به عبادات ما نداری. تو بی نیاز از جهانی! تو قائم به ذات هستی؛ پس بارالها، ما را نیز در زمره انسان هایی قرار ده که مرکزشان را عدم کرده ای و به تو زنده شده اند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷۴

لَا لَانَ أَرْبِحَ عَلَيْهِمْ جُودِ تَوْسْتِ

که شود زو جمله ناقص ها درست

خداوندا، گفתי من انسان ها را نیافریدم که از آن ها بهره مند شوم. این از بخشش و عفو توست که به سبب آن همه موجودات ناقص به کمال می رسند.

خداوند از ما چیزی نمی خواهد و ما را نیافریده که از ما بهره مند شود، او فقط می خواهد ما با من ذهنی به خودمان لطمه نزنیم و خودمان را از گرم او محروم نکنیم. ما در من ذهنی ناقص هستیم و نباید خود را به علت شکوفا شدن همانیدگی های مان کامل فرض کنیم، کمال ما موقعی است که فضای درون را باز کرده و به خدا زنده شویم.

حدیث

«يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَرْبِحُوا عَلَيَّ وَلَمْ أُخْلَقْ لَهُمْ لِأَرْبِحَ عَلَيْهِمْ؛»

«خداوند می فرماید: آفریدم آفریدگان را تا از من سود ببرند و نیافریدم ایشان را تا از آنان سود ببرم.»



ما نباید با من ذهنی فکر کنیم خداوند به کاری که ما انجام می‌دهیم احتیاج دارد، بهترین کار ما این است که با فضاگشایی و تسلیم به خودمان کمک کنیم و اجازه دهیم خرد زندگی وارد فکر و عمل ما شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

یا تو پنداری که تو نان می‌خوری

زهرِ مار و کاهشِ جان می‌خوری

ای انسان، تو در مرکزت همانیدگی داری و از طریق آن‌ها می‌بینی و تصور می‌کنی عشق، غذاها، معنوی و شادی می‌خوری؛ در حالی که زهر مار یعنی ترس، نگرانی، حسادت و دردهای من‌ذهنی را می‌خوری و جان اصلی هشیاری‌ات را از بین می‌بری. هر چه قدر ما بر حسب همانیدگی‌ها خوشی می‌کنیم، جان حقیقی ما که جان زندگی و خداوندی ماست، کم می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۵

هر که بیمارِ خزان شد، شربتِ خورد از بهار

چون بهارِ من بخندد بر جَهدِ بیمارِ من

هر انسانی که تا سنین جوانی من‌ذهنی را ادامه داده و در مرکزش همانیدگی داشته باشد بیمارِ خزان است، اگر فضا را باز کند از باد بهاری، دم ایزدی، شربت شفا دهنده دردهایش را خواهد نوشید. وقتی که بهار زندگی به من بخندد یعنی مرکز من از فضاگشایی‌های پی‌درپی عدم شود، من به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا که با گذاشتن همانیدگی در مرکز من بیمار شدم شفا یافته، از من‌ذهنی رها شده و به خدا زنده می‌شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۵

چیست این بادِ خزانی؟ آن دمِ انکارِ تو





### چیست آن بادِ بهاری؟ آن دمِ اقرارِ من

انکار کردن: منکر شدن؛ نپذیرفتن

اقرار کردن: اعتراف کردن؛ بروز دادن

باد خزانی چیست؟ همان انرژیِ مخربی است که از ستیزه، واکنش، مقاومت و قضاوت در اطراف اتفاق این لحظه ساطع می‌کند. تو به‌عنوان هشیاری که در من‌ذهنی اسیر است با خوب و بد کردن اتفاقات خدا را انکار می‌کنی و وجود توهمی من‌ذهنی‌ات را که از تغییر فکرها به‌وجود می‌آید اصل گرفته‌ای.

باد بهاری چیست؟ همان انرژیِ سازنده‌ای است که از اقرار من به‌وجود خداوند با فضاگشایی، عدم مقاومت و قضاوت در اطراف اتفاق این لحظه و زنده شدنم به خدا ساطع می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۴

تن چو با برگ است، روز و شب از آن

شاخ جان در برگ‌ریزست و خزان

برگ: در این جا به‌معنی آذوقه و رزق مادی است.

اگر من‌ذهنی تو روزها و شب‌ها از آذوقه چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها پررونق شود، شاخه جان اصلی تو، هشیاری حضور، دچار پژمردگی، برگ‌ریزی و پاییز خواهد شد؛ یعنی با همانیدگی با چیزهای این جهانی و جلوه‌گری من‌ذهنی روزبه‌روز بزرگ‌تر و من‌اصلی، هشیاری حضور، کوچک‌تر می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که به رحمت سرِ عشاقِ بخاری

خُنک آن دم که برآید ز خزان بادِ بهاری



سر خاراندن: سر خریدن، در این جا یعنی مورد تفقد و نوازش قرار دادن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که بگویی که: بیا عاشقِ مسکین

که تو آشفته مایی، سرِ آغیار نداری

آغیار: جمعِ غیر؛ به معنی بیگانه؛ آن که یار نباشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که درآویزد در دامنِ لطف

تو بگویی که: چه خواهی ز من، ای مَسْتِ نزاری

نزار: لاغر و نحیف.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که صَلا دَردهَد آن ساقیِ مجلس

که کند بر کفِ ساقیِ قدحِ باده سواری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

شود اجزایِ تنِ ما، خوش از آن باده باقی

برهد این تنِ طامع ز غمِ مایده خواری

طامع: طمع کار؛ حریص

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دَم که ز مَسْتان طلبد دوست عوارض

بَسْتانَد گرو از ما به کَش و خوب عِذاری

عوارض: جریمه؛ پولی که از مجرم گیرند.

کَش: خوب؛ خوش؛ نیک

عِذاری: رخسار؛ صورت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دَم که ز مستی سَر زلفِ تو بشورد

دل بیچاره بگیرد به هوس حلقه شماری

حلقه شمردن: شمردن چین و شکن زلف.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دَم که بگوید به تو دل: کشت ندارم

تو بگویی که بروید پی تو آنچه بکاری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دَم که شبِ هجر بگوید که: شَبْت خوش

خُنْک آن دَم که سلامت کند آن نورِ نهاری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دَم که برآید به هوا ابرِ عنایت



تو از آن ابر به صحرا گهر لطف بباری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خورد این خاک که تشنه‌تر از آن ریگ سیاه است

به تمام آب حیات و نکند هیچ غباری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

دَخَلَ الْعِشْقُ عَلَيْنَا بِكُؤُوسٍ وَ عَقَارٍ

ظَهَرَ السُّكْرُ عَلَيْنَا لِحَبِيبٍ مُتَوَارٍ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

سخنی موج همی‌زد که گهرها بفشاند

خمشش باید کردن، چو درینش نگذاری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنک آن دم که ز مستان طلبد دوست عوارض

بستاند گرو از ما به کش و خوب عذاری

عوارض: جریمه؛ پولی که از مجرم گیرند.

کش: خوب؛ خوش؛ نیک

عذار: رخسار؛ صورت

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۲



«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

«نیکی را در نخواهید یافت، تا آنگاه که از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید. و هرچه انفاق می‌کنید خدا بدان آگاه است.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْکَ أَنْ دَمٍ كَهْ شَبِّ هَجْرٍ بَکْوِیدِ كِه: شَبَّتْ خُوش

خُنْکَ أَنْ دَمٍ كَهْ سَلَامَتِ كَنْدِ أَنْ نُورِ نِهَارِی

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۰

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

«... که خدا تلاش نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۹

این ترازو بهر این بنهاد حق

تا رود انصاف ما را در سَبَقِ

خداوند از روز الست، ترازو و قوه تشخیص خویش را به انسان عطا فرمود تا این لحظه انصاف و توازن برقرار شود؛ بنابراین ما همان ترازو هستیم که هرچه پیش روی ما گذاشته می‌شود منصفانه است. اگر با من ذهنی فکر و عمل کرده زندگی خود را خراب کنیم تقصیر خودمان است، نباید از خدا گله کنیم بلکه باید فضا را باز کرده، ترازوی درون را درست کرده و مرکز را عدم کنیم.

با تشکر: سمانه



با سلام و عرض ادب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۱۱

خدایا چشم بد را دور گردان

خداوندا نگه دار از جدایی

اگر چشم بد من راه من زد

به یک جامی ز خویشم ده رهایی

من ذهنی ما با مقاومت‌های خود، در راه معنوی و تبدیل ما مشکل ایجاد می‌کند و تنها زندگی است که می‌تواند ما را از حیل و مکر من‌ذهنی مان نجات دهد. من‌ذهنی ما با تشخیص‌های خود و تحمیل این که ما آن هستیم، راه معنوی ما را می‌زند؛ پس هر لحظه باید بر تشخیص خود ظن ببریم و تشخیص بزرگان را بر تشخیص خود ارجحیت دهیم. از شناسایی‌هایی که داشتیم، خودنمایی و طلب تأیید و توجه من‌ذهنی من بود، که البته قبل از گنج حضور، این ویژگی در من پر رنگ‌تر بود ولی چون برخی از خصوصیات ما از کودکی همراه ما هست، حتی گاهی هم، همسان با الگوهای جامعه است، دیدن آن برای ما سخت است. توجه کردم در هر زمینه‌ای چه کاری، رابطه‌ای، مادی و حتی معنوی، با بیان موفقیت یا اندک پیشرفت، راه خود را زده‌ام. گاهی این کار از بعد طاووسی من‌ذهنی‌ام بوده است و در برخی موارد برای پخش شادی و شاد کردن دیگران، که از بعد حبر و سنی کردن من‌ذهنی بوده است و باعث خالی شدن خودم شده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

چراغ است این دل بیدار، به زیر دامنش می‌دار

از این باد و هوا بگذر، هوایش شور و شر دارد



شادی بی سبب کار کردن بر روی خود را باید ارزش بنهیم و به آسانی در معرض نمایش و دزدیده شدن آن، توسط موش من ذهنی، با مسئله دیدن، مانع دیدن، نگذاریم. اتفاق این لحظه بازی است و بدانیم این لحظه امکان استفاده از عدم درون، برای ما مهیا است؛ تنها باید من ذهنی را لا کنیم و ما جدا از اتفاق این لحظه هستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب سازی

باطن او جد جد، ظاهر او بازی

جمله عشاق را یار بدین علم کشت

تا نکند هان و هان جهل تو طنازی

من ذهنی با جدی نشان دادن وضعیت این لحظه، تغییرات درونی یا بیرونی، باعث کاهش هشیاری ما می شود، ما را جذب من های ذهنی دیگر، برای گرفتن حس امنیت یا خرد از بیرون می کند. یا با جدی گرفتن اتفاق، شروع به امنیت گرفتن از الگوهای شرطی شده قبلی، یا باورهای شخصی، یا دردهای همانیده می کند. مثلاً در یک چالشی، سریعاً عینکی از یک الگو یا دردی از گذشته را به چشم ما می زند. باید هشیارانه در این لحظه، ناظر باشیم و خرد از درون بگیریم؛ صبر و سکوت کنیم و بی عمل باشیم، تا فضای درون باز شود.

نکته مهم این است با مقاومت درونی به تغییر وضعیت ها، با پایین آمدن سطح هشیاری ما و کاهش حس امنیت ما، من های ذهنی بیرونی آماده اند تا با جنس همانیدگی های ما، ما را جذب کنند و چون ما کاملاً هشیار نیستیم به عینک های همانیدگی خود، در این لحظه قادر به تشخیص این مطلب نبوده و نمی توانیم علت جذب خود را به آن من ذهنی تشخیص دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸



چون فدای بی‌وفایان می‌شوی؟

از گمان بد بدان سو می‌روی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹

من ز سهو و، بی‌وفایی‌ها بری

سوی من آیی، گمان بد بری؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۰

این گمان بد بر آنجا بر، که تو

می‌شوی در پیش همچون خود، دو تو

از طرفی گاهی چون ما عینک همانیدگی داریم، حتی متوجه نمی‌شویم تشخیصی که داده‌ایم یا عملی که انجام می‌دهیم، براساس یک شرطی‌شدگی در گذشته یا باور همانیده است و درواقع به‌جای صبر و سکوت و خرد از عدم، از من‌ذهنی خود پیروی می‌کنیم؛ درحالی‌که باید درد هشیارانه کشید تا این حس امنیت را از عدم درون بگیریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۲

ای برادر موضع تاریک و سرد

صبر کردن بر غم و سستی و درد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۳

چشمه حیوان و جام مستی است

کان بلندی‌ها همه در پستی است





باید این لحظه آگاه باشیم که حس امنیت خود را از عدم می‌گیریم یا از یک درد؟ یا یک الگوی شرطی شده؟ یا تکرار باور خاصی؟ یا فردی در بیرون؟

سال گذشته جذب آدمی معنوی‌نما شدم و دردها و اختلافات شدیدی برایم داشت و باعث تخلیه انرژی من در عرض یک ماه شد ولی خدا را شکر با برنامه پیرزن کابلی، آگاهی گرفتم و باز به چرخه زندگی بازگشتم. یکی از حیل‌های مهم من ذهنی، جذب آدم‌هایی با دردهای خاص شدن است، که ظاهراً موفق یا معنوی‌نما هستند ولی به شدت حسادت به حضور انباشته شده ما دارند، چیزی که قابل دیدن نیست و هر لحظه می‌خواهند جنس ما را جسم تعیین کنند و با پیش کش کردن شادی یا امنیت مصنوعی، باعث همانیده شدن ما و خالی شدن ما از انرژی حضور شوند.

همان‌طور که آقای شهبازی فرمودند، هر همانیدگی یک شیرینی به ما می‌دهد ولی بعد از آن نیش خود را برای ما به جا می‌گذارد و آن خالی شدن انرژی حضور ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود از افتتان

استعانت جوید او زین انسیان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

که شما یارید با ما یاری‌ای

جانب ما یید جانب داری‌ای

تجربه کردم به قیمت هیچ همانیدگی به غیر از مولانا و گنج حضور، به جایی وصل نشوم و تمام فعالیت‌های خود را به گنج حضور محدود کنم.



در هفته‌های گذشته چالش‌هایی با الگوهای شرطی‌شده خود داشتم و با دردهایی نهان در خود، که نیاز به نظارت لحظه به لحظه دارند که اتوماتیک‌وار من را دچار واکنش بر اثر تغییرات می‌کردند. تنها راه کنار زدن عقل من ذهنی‌ام و شک کردن به تشخیص‌های خودم است و تکیه بر پیام‌های بزرگان و برنامه گنج حضور در لحظات مختلف روز است. تا جایی که ممکن است تصمیماتم را در لحظات فضاگشایی یادداشت می‌کنم و آن‌ها را در لحظات دیگر یادآوری می‌کنم.

در پایان می‌خواستم هزاران بار از آقای شهبازی و یاران معنوی برای پیغام‌های زیبایشان تشکر کنم.

با تقدیم عشق و احترام:

نرگس از نروژ



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)